



سخنرانی در دیدار مسؤولان و کارگزاران نظام جمهوری اسلامی ایران - 23 / مرداد / 1370

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اله الأطيبين الأطهرين المنتجبين
سيما بقيّة الله في الارضين

قال الله الحكيم في كتابه:

بسم الله الرحمن الرحيم

ولقد صدقكم الله وعده اذ تحسّونهم باذنه حتى اذا فشلتم و تنازعتم في الامر و عصيتم من بعد ما اريكم ما تحبّون
منكم من يريد الدنيا و منكم من يريد الآخرة ثمّ صرفكم عنهم ليبتليكم و لقد عفا عنكم والله ذو فضل على المؤمنين (1)

بنده کوچکتر از آن هستم که بخواهم به کسی نصیحت و موعظه بکنم. خود من بیش از دیگران به موعظه و نصیحت
احتیاج دارم؛ ولی دستور قرآن است که باید یکدیگر را به حق و صبر و پایداری در راه حق توصیه کنیم. نفس انسان،
سرکش و فراموشکار است و تذکر دم به دم لازم دارد. به قدر احساس و وظیفه، مطالبی را فکر می‌کنم که باید عرض
بکنم؛ خود من هم مخاطب به همین مطالب هستم.

شروع مطلب را از همین آیه مبارکه قرار می‌دهم که مربوط به جنگ احد است. اگرچه جنگ احد در مقیاس مسائل
تاریخی و جهانی و مسائل جامعه، يك حادثه‌ی کوتاه مدت و کوچک است، اما درسی که قرآن در باب جنگ احد به ما
داد، درس بزرگی است و متعلق به همیشه است. خلاصه‌ی مطلب هم این است که خدای متعال به مسلمانان وعده
می‌کند که ما شما را کمک خواهیم کرد، و این وعده در جنگ احد عملی می‌شود؛ «و لقد صدقكم الله وعده» (2).
وعده‌ی کمک تحقق پیدا کرد و شما پیروز شدید و دشمن مجبور به عقب‌نشینی شد؛ تا این که مشکل به وسیله‌ی
خود شما شروع گردید.

طبق روایات، پیامبر فرموده بود: «لا تبرحوا هذا المكان فانا لا نزال غالبين ما ثبتتم في مكانكم» (3). تا وقتی
ایستاده‌اید، شما پیروزید. وقتی که مشکل پیدا شد و میل به مال دنیا و غفلت از وظیفه و چشم‌وهمچشمی در تکالب
بر حطام دنیوی، بر احساس وظیفه و وجدان درونی و دینی فایق آمد، قضیه بعکس شد: «حتی اذا فشلتم» (4)؛ اول
سست شدید، «و تنازعتم في الامر» (5)؛ به درگیری میان خودتان پرداختید، «و عصيتم» (6)؛ پُستتان را ترك
کردید و آن جایی که به شما گفته بودند باشید و نگهبانی بدهید، محل را رها کردید؛ در نتیجه قضیه بعکس شد.
«ذلك بانّ الله لم يك مغيرا نعمة انعمها على قوم حتى يغيروا ما بانفسهم» (7). این، يك قانون است؛ مثل قانون
جاذبه، مثل قوانین دیگر طبیعی و تاریخی.

خدا نعمت را بر نمی‌گرداند؛ ما هستیم که با رفتار خودمان، با عقبگرد خودمان، با سوء تدبیر خودمان درباره‌ی امور
خویش، نعمت را برمی‌گردانیم. لذا قرآن به ما یاد می‌دهد که از زیاده‌روی‌هایتان به آنچه در امر خودتان انجام داده‌اید،
استغفار کنید؛ «ربّنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا في امرنا» (8).



در جنگ احد قضیه برگشت ؛ «من بعد ما اریکم ما تحبّون» (9). بعد از آن که خداوند طلیعه‌ی پیروزی را نشان داده بود، اشتباه کردند. البته چون مؤمنند، چون یکباره دست نشستند، چون هدفها را دوست دارند، چون در ایمان به خدا صادقند، «ولقد عفا عنکم» (10) ؛ خدا می‌گذرد، یعنی جبران و کمک می‌کند ؛ «و الله ذوفضل علی المؤمنین» (11). این، درس ماجرای احد است.

نگوییم که آن چند ساعت به ما چه. الان همه‌ی ما در همان وضعیتیم. جامعه‌ی ما، نه امروز، بلکه از بعد از پیروزی انقلاب در همان وضعیت است. پیروزی مرحله‌ی انجام گرفته است. ما مأموریم بر این که ثغره و شکاف و کمینگاه را حراست و محافظت بکنیم. اگر غفلت کردیم، دشمن ما را دور خواهد زد و ضایعه خواهد آفرید. از اول انقلاب تا حالا نگاه کنید، هر جا دور خوردیم، بر اثر چنین غفلتی بوده است. اگر بگردیم، غفلت را پیدا می‌کنیم. همه‌اش دنبال مسائل تحلیل سیاسی نرویم. البته من منکر فعل و انفعالات بیرونی و واقعی و سیاسی نیستم ؛ اما اُسّ اساس قضیه در درون خود ماست.

در همین ردیف آیات، بعد از یکی، دو آیه‌ی دیگر می‌فرماید: «انّ الذین تولّوا یوم التقی الجمعان اثمنا استزلّهم الشیطان ببعض ما کسبوا» (12). ما که در جنگ پیروز می‌شویم، به خاطر تقواست. اگر شکست بخوریم، به خاطر بی‌تقوایی است ؛ به خاطر آن بیماری‌بی است که در جان ما رخنه کرده و ما از آن غفلت کرده‌ایم.

برادران! غفلت نکنیم. بزرگترین عذاب خدا بر یک ملت این است که آن ملت غافل بشوند. بدترین درد برای یک جامعه، غفلت آن جامعه است ؛ از خدا غافل نشویم. در دل و جان ما و در یکایک تصمیم‌گیریها و حرکات ما - کار اداری، کار سیاسی، کار نظامی، کار مدیریت، وقت پول خرج کردن، وقت اعتبار تخصیص دادن، وقت قانون گذراندن، وقت قضاوت کردن، در تمام مراحل - باید خدا به یاد ما باشد. ما باید برای خدا کار کنیم. این طوری این جامعه پیش خواهد رفت.

همه به تقوا احتیاج دارند ؛ من و شما به دو دلیل به تقوا احتیاج داریم:

دلیل اول این است که اگر ما بی‌تقوایی کردیم و بر اثر بی‌تقوایی ما ضایعه‌ی پیش آمد، ضایعه بر اسلام پیش می‌آید، نه بر ما ؛ آن وقت وزر و وبالش به گردن ماست، روسیاهیش متعلق به ماست. گمان می‌کنم یک وقت در نماز جمعه این داستان مولوی را نقل کرده‌ام. هر وقت این داستان به یاد می‌آید، تکان می‌خورم. در شهری از شهرهای مسلمانان، محله‌ی مسیحی‌نشینی بود و دختری از مسیحیها عاشق اسلام شده بود و رغبت به اسلام پیدا کرده بود. او به کلیسا نمی‌رفت، در مراسم دینی شرکت نمی‌کرد و پدر و مادر او درمانده بودند که با این دختر چه بکنند. مؤذن یا قرآن‌خوان بدصدایی پیدا شد، پدر آن دختر پول داد و گفت بیا نزدیک خانه‌ی ما اذان بگو! او هم رفت و اذان گفت. وقتی صدای نکره‌ی او بلند شد، همه‌ی مردم آن محل متوحش شدند. این دختر گفت: چه صدایی است؟ پدر پاسخ گفت: چیزی نیست، اذان مسلمانان است. دختر گفت: عجب! مسلمانان اینند؟ عشق اسلام از دلش رفت! مولوی این داستان را در کتاب مثنوی نقل می‌کند. این کتاب، کتاب پُر حکمتی است. این هم یک حکمت است که واقعیت دارد.

از دید ما به اسلام نگاه می‌کنند ؛ حقایق اسلامی را از راه ما می‌بینند ؛ اشتباه ما هم به پای اسلام گذاشته خواهد



شد؛ خدای نکرده شکست مسلمین هم به پای اسلام گذاشته خواهد شد. می‌گویند اسلام شکست خورد؛ نمی‌گویند عده‌ی اسلام را درست نفهمیده بودند، درست عمل نکردند، آنها شکست خوردند.

امروز کوچکترین ناکامی برای ملت ما، پنجاه سال یا بیشتر نهضت بیداری اسلام را به عقب خواهد انداخت. این جوانانی که در آفریقا و آسیا و خاورمیانه و حتی شهرهای کشورهای اروپایی، به نام اسلام شعار می‌دهند و به اسم جمهوری اسلامی به هیجان می‌آیند، اینها اسلام را با پیشرفتش، با آن امام، با آن چهره‌ی نورانی، با آن کلمات نورانی، با آن اداره‌ی الهی جامعه و با آن تقوایی که به برکت انقلاب از قله‌ی جامعه‌ی ما می‌ریخت و تمام اقشار جامعه را کم و بیش فرا می‌گرفت، دیده‌اند. اگر شکستی باشد، ناکامی‌یی باشد، عمل بدی باشد، همه دگرگون خواهد شد و دشمن جری خواهد گردید.

دلیل دوم این است که این نظام، حرکت و موفقیتش فقط به برکت تقوا امکانپذیر است. خاصیت نظام الهی این است. نظام حق، بی‌تقوا پیش نمی‌رود. نظام باطل که در مقابل حق است، طور دیگری است. البته آن‌جا هم تقیدات و پایبندی‌هایی به یک سری اصول لازم است تا پیش بروند؛ اما تقوا به معنای طهارت و پاکی و پرهیزگاری و رعایت حال همه‌ی ارزشها - که در یک جامعه‌ی ارزشی و مکتبی و اسلامی لازم است - در جبهه‌ی باطل لازم نیست. آنها چون پایبندی ندارند، از روشهای باطل پرهیز نمی‌کنند، از پیامدهای زشت اجتنابی ندارند؛ می‌زنند و پیش می‌روند، چیزی از دست می‌دهند و چیزی هم گیر می‌آورند. اما جبهه‌ی حق این‌طور نیست. جبهه‌ی حق، فقط در صورتی که با خدا و با تقوا و با طهارت باشد، خواهد توانست در مقابل جبهه‌ی باطل بایستد و پیش برود، و لاغیر.

باید نظام را، نظام دینی و ارزشی نگهداشت. در این چندساله، استکبار و ایادی و بلندگوهایش، دائماً سعی کردند که ما را از یک نظام ارزشی بودن پشیمان کنند. مرتب گفتند که اینها مرتجعند، واپسگرایند، متعصبند؛ بعضی از احکام اسلامی را مطرح کردند و روی آنها تبلیغات نمودند؛ کارهای شخصی خلاف ما یا دیگر مسلمانان را به حساب اسلام گذاشتند، برای این که ما سراسیمه بشویم، جانمان به لبمان برسد و بگوییم که نه، ما دینی نیستیم، ما هم نظامی مثل بقیه‌ی نظامهای دنیا هستیم! آنها قصدشان همین است. اگر به زبان هم نگوئید، اما عملتان عمل یک نظام غیر ارزشی و دنیایی باشد، آنها به هدف خودشان رسیده‌اند، و آن شکست ماست. هدف آنها این است که این جبهه شکست بخورد.

این جبهه، فقط با تقوا پیش خواهد رفت. این نظام، جز با رعایت تقوا و طهارت و پاکی و محاسبه‌ی دقیق و صحیح و حسابرسی هرکدام ما از خودش - «حاسبوا انفسکم» (13) - پیش نخواهد رفت. اشتباه است اگر کسی خیال کند همان کارهایی که دیگر حکومتها و دیگر کارگزاران دولتها در دنیا می‌کنند، ما هم همانها را بکنیم. ما اصولی داریم، ما روشهای مخصوص به خودمان را داریم؛ اینها متعلق به اسلام است. این اصول باید بر دنیا حاکم بشود؛ نه این که اصول غلط دنیای جاهلی و استکباری، خودش را بر ما تحمیل بکند.

باید خدا و مرگ و سؤال الهی و محاسبه‌ی الهی را از یاد نبریم. اگر سروکار ما به یک بازجوی بشر ضعیف کم اطلاع بیفتد، یا احتمال بدهیم که خواهد افتاد، حواسمان را جمع می‌کنیم. آن وقتی که از کار خسته می‌شوید، آن وقتی که احساس می‌کنید چه لزومی دارد کار را دنبال بکنم، آن وقتی که پای یک رفاقت در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک افزون‌طلبی و خودخواهی و شخصی‌اندیشی در میان می‌آید، آن وقتی که پای یک قضاوت باطل نسبت به برادر



مسلمان در میان می‌آید، آن‌جا به یاد این آیه بیفتید: «مال هذا الكتاب لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الا احصیها» (14).

دیگران اینها را ندارند. نظامهایی که به خدا و قیامت اعتقاد ندارند، بسته به زرنگیشان، چگونه زیر و رو و لابلای کنند که چشمهای حسابگر و حسابرس دنیایی نبیند، قاضی نبیند، دادگاه نفهمد، بازرس نفهمد، مافوق نفهمد، مسأله به همین‌جا خاتمه پیدا می‌کند. ما این‌طور نیستیم؛ ما آن‌جایی که دیگران نمی‌فهمند، آن‌جایی که دیگران تشخیص نمی‌دهند، اول مشکل ماست که نفس ما بر ما غلبه نکند و وسوسه ننماید.

برادران! نظام را باید برپایه‌ی تقوا حفظ کرد؛ راه تقوا هم ذکر خداست. آقایان وزرا، آقایان نمایندگان، آقایان مدیران گوناگون کشور، مسؤولان قضایی کشور، خودشان را بی‌نیاز از دعا و نافله و ذکر و توجه و توسل و گریه و انابه به پروردگار ندانند؛ نگویند حالا ما که مشغول خدمت به مردم هستیم؛ دعا را کسی بخواند که خیلی کار ندارد! نه، اصل کار این است. اگر این نباشد، آن‌جا بی‌پشتوانه‌ایم. آن‌جایی که وسوسه‌ها در مقابل ما صف می‌کشند و من ضعیف تربیت‌نشده‌ی حریص به دنیا در مقابل این وسوسه‌ها قرار می‌گیرم، چه چیزی من را نگاه خواهد داشت؟ «قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم» (15).

دعا کنید، نافله بخوانید، توجه پیدا کنید، متذکر باشید؛ در شبانه‌روز، یک ساعت را برای خودتان و خدای خودتان قرار بدهید؛ از کارها و اشتغالات گوناگون، خودتان را بیرون بکشید؛ با خدا و با اولیای خدا و با ولی‌عصر (عجل‌الله تعالی فرجه و ارواحنا فداه) مأنوس بشوید؛ با قرآن مأنوس باشید و در آن تدبر بکنید.

من بیشتر از شما محتاجم که کسی این حرفها را به من بزند. بنده هم بایستی مورد همین موعظه‌ها قرار بگیرم؛ همه‌مان محتاجیم. این‌طوری می‌توان این بار سنگین و این امانت استثنایی الهی را که در طول این چندین قرن بعد از صدر اسلام، خدای متعال آن را بر دوش احدی نگذاشت که بر دوش شما گذاشت، به سرمنزل رساند؛ والا روسیاهی دنیا و آخرت است.

ما باید همدیگر را وصیت کنیم. من چند سرفصل را در نظر گرفته‌ام که عرض بکنم؛ بنا هم داشتیم و دارم که صحبت طولانی نشود. وانگهی، شما خودتان همه اهل فنید؛ اشاره‌ی شما را کافی است.

سرفصل اول، مربوط به مسائل مردم و حکومت است. آقایان! این مردم - همان‌طور که امام مکرر فرمودند - ولی‌نعمتهای ما هستند؛ این شوخی نیست. من یکی از مسؤولان را در محضری دیدم که برخوردش با مردم قدری متکبرانه بود. من پیغام دادم و گفتم به ایشان بگویید که اگر می‌خواهد جبران آن برخورد را بکند، باید در همان‌طور محضری ظاهر بشود و بگوید: ای مردم! من نوکر شمایم. خلاف که نگفته؛ آیا دروغ گفته است؟ یک مسؤول کشور چکاره است؟ فلسفه‌ی وجودی ما غیر از خدمت به مردم چیست؟

امام فرمودند: اگر به من خدمتگزار بگویند، بهتر از این است که رهبر بگویند. این حرف درستی است؛ چون خدمتگزاری، برای انسانی که دلش بیدار باشد، مدح بزرگتری است. امام، تمام وجودش بیدار بود؛ شوخی و تعارف هم که نمی‌کرد. حقیقتاً اگر این ملت شهادت می‌دادند - که قطعاً می‌دادند - که امام خدمتگزار آنهاست، امام بیشتر خوشحال می‌شد، تا همه‌ی ملت یکصدا فریاد بزنند که تو رهبر ما هستی.



خدمتگزاری به مردم افتخار است. این اسمها و این سمتها و این تیتراها که افتخاری ندارد. در طول تاریخ، خیلیها با این اسمها و با این تیتراها آمدند و رفتند؛ اما جز لعنت خدا و بندگان خدا، چیزی با خودشان نبردند. واقعاً چه ارزشی دارد؟ من رهبرم، من رئیس جمهورم، من رئیس قوه‌ی فلانم، من وزیرم؛ اینها چه ارزشی دارد؟ اگر توانستم خودم را قانع کنم که من خدمتگزارم، یک چیزی؛ والا چه ارزشی دارد؟ خدمتگزار چه کسانی؟ مردم. البته همه‌ی افراد ملت و جامعه را باید خدمت کرد؛ اما مراد عمدتاً طبقه‌ی محرومند که باید مورد توجه خاص برای خدمت قرار بگیرند؛ به دو دلیل: اولاً چون احتیاجشان بیشتر است و عدل این را اقتضا می‌کند؛ ثانیاً چون پشتیبانی آنها از نظام، جدیتر و همیشگیتر است و از اول این‌طور بوده است.

در جبهه‌ها چه کسانی بودند؟ نسبتها را ملاحظه کنید؛ خیلی از این پولداران، از این مرفهان جامعه، از این بی‌دردها و بی‌احساسها، هشت سال جنگ آمد و رفت، اما اینها جنگ را حس نکردند؛ همان غذا، همان راحتی و همان آرامش! اگر چهار روز هم آن شهر مورد تهاجمی بود، سوار ماشینشان می‌شدند و به یک جای دیگر می‌رفتند و راحت استراحت می‌کردند؛ نفهمیدند که بر سر این مملکت چه گذشت! اینها آن مردمی نیستند که دولت و دستگاهها باید برای خدمت به آنها خودکشان کنند. نه، آن کس که جنگ و مباران و محاصره‌ی اقتصادی و کم‌آبی و کم‌برقی و گرانی و سایر مشکلات را با همه‌ی وجود در این ده، دوازده سال احساس کرده، در درجه‌ی اول او باید مورد توجه باشد. مردم که می‌گوییم، یعنی اینها؛ همان عامه‌یی که امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در آن فرمان تاریخیشان به مالک اشتر فرمودند که عامه را داشته باش، خاصه را رها کن. عامه، یعنی همانهایی که در جنگ با تو هستند، در مشکلات با تو هستند، سختیها را با تو تقسیم می‌کنند، غم تو را از دلت می‌زدایند، خودشان را سپر بلای تو قرار می‌دهند و صادقند؛ نه عافیت‌طلبهای پُررویی پُرخور پُرخواهی که هیچ وقت هم قانع نمی‌شوند. تا وقتی که خیری به آنها برسد، تو را می‌خواهند؛ به مجرد این که ذره‌یی کم شود، رویشان را برمی‌گردانند.

آقایان! ما در قبال مردم دو کار داریم: یک کار این است که به آنها خدمت برسانیم؛ کار دیگر این است که محبت و اعتماد آنها را جلب کنیم. خدمت به آنها برسانیم، یعنی چه؟ یعنی هر جا که هستید، برنامه‌ی شما آن وقتی درست است که نفعش به همین مردمی که عرض کردم، برسد. البته دنبال نفع کوتاه‌مدت نیستیم. نگوئید که حالا برنامه‌ی پنجساله چنین و چنان شد. حقوق بگیران وضعشان بدتر شد. البته درباره‌ی مسائل مربوط به اوضاع گرانیها و تورم و مشکلات، مطالبی هست که ان شاء الله من در دیدار جداگانه‌ی با هیأت دولت در میان خواهم گذاشت. نه، آن برنامه‌ی صحیح و آن راه درست که به خیر عامه‌ی مردم منتهی خواهد شد، ملاک است. در دستگاه قضایی، ملاک این است؛ در دستگاه قانونگذاری، ملاک این است؛ در دستگاه اجرایی هم ملاک این است. هر کسی در کشور باید برای خدمت به مردم تلاش کند. برای این کار باید وقت بگذارید.

کارشناسانی که در وزارتخانه‌ها هستند، اگر آنها خودشان بعضی از نکات را نمی‌دانند و ملتفت نیستند، به آنها تفهیم کنید و بگوئید که کارشناسی مورد انتظار از تو این است که آن وضعیت را که برای مردم مفید و نافع است، بگردی پیدا کنی و ارایه نمایی. این کارشناسی، کارشناسی درستی است. آن کارشناسی که خودش مسائل مردم را درک نکرده، معلوم نیست خیلی امین باشد. حالا نمی‌گویم که دست کارشناسان را بگیرد و از دستگاه خارج کنید؛ نه، توجیهشان کنید و تفهیم نمایید که از آنها چه می‌خواهید.



البته از اول انقلاب تا امروز، برای طبقات محروم کار زیادی شده است. دوازده سال است که من با مسائل اجرایی این کشور از نزدیک آشنایم و می‌دانم که در این مملکت چه کاری شده است. خیلی کار انجام گرفته، دستگاههای مختلف خیلی کار کرده‌اند؛ اما آنچه که نیاز است، با آنچه که شده، قابل مقایسه نیست.

ما نمی‌خواهیم فقط کار کنیم؛ ما می‌خواهیم محرومیت را از بین ببریم و محروم را از محرومیت خارج کنیم؛ هدف این است. والا اگر شما بگویید من کار می‌کنم، ممکن است در یک اداره هم یک نفر بگوید من باید هشت ساعت یا شش ساعت کار کنم، یا ده ساعت کار کرده‌ام و دیگر بس است. این منطق، منطق درستی نیست.

البته اگر خسته می‌شوید، اگر احتیاج به استراحت دارید، باید استراحت کنید، تا برای کار آماده بشوید. ما استراحت را نفی نمی‌کنیم؛ اما کار حد ندارد. کار تا آن حدی است که به نتیجه برسیم و به آن هدف و مقصودی که مورد نظر است، نزدیک بشویم. بنابراین، تا آن جایی که انسان توان دارد، باید کار کند.

سرفصل دوم، مربوط به اعتماد و محبت مردم است. نظامهای دنیا سه گونه اداره می‌شوند:

یا با زور، مثل نظامهای پلیسی دنیا، که البته این اسمش اداره است؛ اداره نمی‌شوند، آخرش هم نمی‌مانند. این سیستمهای استبدادی کمونیستی و سیستمهای استبدادی سلطنتی و شبه سلطنتی را در دنیا ملاحظه می‌کنید. این که از ما بر نمی‌آید و ما اینکاره نیستیم.

نوع دوم، آن سیستمهایی است که با تزویر و تبلیغات اداره می‌شوند؛ مثل این دموکراسیهای غربی. بله، فشار و شلاق و داغ و درفش مثل نظامهای استبدادی نیست و مردم علی‌الظاهر آزادی دارند؛ اما با تزویر اداره می‌شوند. این سیستمها دستگاههای عظیم تبلیغاتی در اختیارشان است و تمام زندگی مردم را محاصره کرده‌اند. اصلاً کارگر و کارمند و کاسب وقت ندارد بیرون آن گنبد گردنده‌یی که اینها در وسطش گیر کرده‌اند، ببیند و درباره‌ی آن فکر کند؛ هرچه آنها می‌گویند، همان را می‌فهمد. امروز در کشورهای غربی، در آمریکا و در کشورهای علی‌الظاهر دموکراتیک این طوری است. تبلیغات انبوه، مثل سیل روی ذهنهای مردم می‌ریزد و اصلاً مجال نیست که مردم بفهمند. اگر شما توانستید منفذی پیدا کنید، آن وقت می‌بینید که آن دموکراسی و آن آزادی‌یی هم که آنها می‌گویند، فوراً عوض می‌شود! آنها دموکرات هستند؛ در شرایطی که بتوانند مردم را با همان تزویر و فریب نگهدارند. آن جایی که چیزی می‌آید و حصار تزویر آنها را می‌شکند، فوراً داغ و درفشها و روشهای سخت باز پیدایشان می‌شود! برخورد دولتهای آمریکا و اروپا را با حرکتهای اسلامی، با حرکتهای آزادیخواهانه در آمریکا، با نهضتهای سیاهان - که با نهایت خشونت با اینها برخورد می‌شود - ببینید؛ این هم یک‌طور است. طبیعتاً این هم شأن ما نیست؛ اسلامی نیست.

یک نوع نظام هم نظامی است که با محبت و عطوفت مردم اداره می‌شود. باید مردم را مورد محبت و احترام قرار داد و به آنها اعتنا کرد، تا به دستگاه حاکمه وصل باشند و پشت سرش قرار گیرند. نظام ما تا حالا این‌گونه بوده است؛ بعد از این هم باید این‌طور باشد. بزرگترین بحرانها را هم همین عاطفه و محبت مردم از سر خواهد گذراند.

یک وقت رئیس جمهور کشوری می‌خواست مشکلات سیاسی خودش را برای من تشریح کند. او می‌گفت که یکی از رؤسای جمهور گذشته‌ی ما شکر را یک قران گران کرد، علیه او کودتا شد و از بین رفت! من گفتم مشکل او این بوده



که مردم را با خودش نداشته است. در مملکت ما، جنسهای تثبیت شده گاهی قیمتشان ده برابر بالا می‌رود، اما آب هم از آب تکان نمی‌خورد؛ چون مردم پشت سر دستگاهند و به دستگاه اعتماد دارند. گفتم مردم وقتی که پشت سر دستگاهند، ما هم می‌آییم به آنها می‌گوییم که مثلاً این جنس را قبلاً به این قیمت می‌دادیم، اما حالا می‌خواهیم گران‌تر کنیم؛ مردم قبول می‌کنند. پنج، شش سال قبل به مردم می‌گفتیم که همه باید به عنوان جهاد مالی به جنگ کمک کنند؛ مردم هم مثل مور و ملخ به طرف بانکها ریختند، تا به حساب مالی شورای عالی پشتیبانی جنگ پول بریزند.

شما چگونه می‌خواهید محبت و اطمینان مردم را جلب کنید؟ مردم باید به من و شما اعتماد داشته باشند. اگر ما دنبال مسائل خودمان رفتیم، به فکر زندگی شخصی خودمان افتادیم، دنبال تجملات و تشریفاتمان رفتیم، در خرج کردن بیت‌المال هیچ حدی برای خودمان قایل نشدیم - مگر حدی که در دسر قضایی درست بکند! - و هرچه توانستیم خرج کردیم، مگر اعتماد مردم باقی می‌ماند؟ مگر مردم کورند؟ ایرانیان همیشه جزو هوشیارترین ملت‌ها بوده‌اند؛ امروز هم به برکت انقلاب از هوشیارترین‌ها هستید؛ از هوشیارها هم هوشیارترند. آقایان! مگر مردم نمی‌بینند که ما چگونه زندگی می‌کنیم؟

آن وقتی که جوان حزب‌اللهی ما به جهاد یا به سپاه یا به فلان وزارتخانه می‌رفت و به او می‌گفتند که چه قدر حقوق می‌خواهی، می‌گفت این حرف‌ها چیست، مگر من برای حقوق آمده‌ام؟ اصرار می‌کردند که بالاخره زندگی خودت و زن و بچه‌ات باید بگردد؛ یک چیزی بگیر. به نظر شما اینها افسانه است؟ به نظرم اگر شما بروید در دنیا این را نقل کنید، چنانچه کسی وضع چند سال قبل ما را ندیده باشد، خواهد گفت که افسانه است؛ ولی این واقعیت است. این رویداد، در همین ایران و در همین تهران و در همین وزارتخانه‌های ما اتفاق افتاد؛ یکی، دو مورد هم نبود. نماینده‌ی مجلس وقتی اول بار به او حقوق دادند، خجالت کشید حقوق را بگیرد! بعضی از دوستان ما در دوره‌ی اول نمایندگی مجلس، شرمشان آمد و ننگشان کرد که حقوق بگیرند! گفتند ما حقوق بگیریم؟!

برادران! من و شما داریم از آن ذخیره می‌خوریم؛ فراموش نکنید، آن را مردم دیدند. نمی‌شود ما در زندگی مادی مثل حیوان بچریم و بغلتیم و بخواییم مردم به ما به شکل یک اسوه نگاه کنند؛ مردمی که خیلیشان از اولیات زندگی محرومند.

در این راه، از خیلی چیزها باید گذشت. نه فقط از شهوات حرام، از شهوات حلال نیز باید گذشت. نمی‌گوییم مثل پیامبر باشیم، نمی‌گوییم مثل امیرالمؤمنین - که شاگرد پیامبر بود - باشیم؛ که انسان آن مطالب را که می‌خواند، تنش می‌لرزد. امیرالمؤمنینی که زهدش در زندگی و دنیا مثل سایر است و مسلمان و غیرمسلمان آن را می‌دانند، درباره‌ی پیامبر می‌گوید: «قد حقر الدنیا و صغرها و اهون بها و هوتهها» (16)؛ دنیا را تحقیر کرد - یعنی همین لذاذ و بهره‌مندیها و برخورداریهای دنیا را کوچک کرد - به آنها توهین کرد و سبکشان نمود.

در قبا برای پیامبر آب آوردند و چیزی هم مثل عسل قاطی آن کردند. پیامبر فرمود: من این را حرام نمی‌کنم، اما نمی‌خورم. این دو، دو چیز است؛ یا آب یا عسل. آن را از ما نخواسته‌اند. اگر از من و شما بخواهند، پدرمان درآمده است! مگر ما می‌توانیم آن طور زندگی بکنیم؟ پیدا است که آن نفس قدسی ملکوتی، یک چیز دیگر است.



امیرالمؤمنین در همین جمله می‌فرماید که خدای متعال به پیامبر فهماند که اگر من دنیا را به اختیار از تو می‌گیرم، برای این است که چیز شیرینتری به تو بدهم. آن چیز شیرینتر را اولیای خدا می‌دیدند. من و شما آن را حس نمی‌کنیم؛ اما در آن راه باید برویم، در آن راه باید قدم برداریم، کمتر خرج کنیم، کمتر بذل و بخشش بیجا کنیم، کمتر به زندگی شخصی خودمان پردازیم.

من و شما همان طلبه یا معلم پیش از انقلابیم. یکی از شماها معلم بود، یکی دانشجو بود، یکی طلبه بود، یکی منبری بود، همه‌مان این‌طور بودیم؛ اما حالا مثل عروسی اشراف عروسی بگیریم، مثل خانگی اشراف خانه درست کنیم، مثل حرکت اشراف در خیابانها حرکت کنیم! اشراف مگر چگونه بودند؟ چون آنها فقط ریششان تراشیده بود، ولی ما ریشمان را گذاشته‌ایم، همین کافی است؟! نه، ما هم مترفین می‌شویم. واللّه در جامعه‌ی اسلامی هم ممکن است مترف به وجود بیاید. از آیه‌ی شریفه‌ی «و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفوها ففسقوا فيها» (17) بترسیم. ثرف، فسق هم دنبال خودش می‌آورد.

اندازه نگهدارید؛ دولت مخارجش زیاد و سنگین است. مخارج سنگین دولت منجر به این می‌شود که مثلاً در فلان بخش سوبسید را بردارند. این، سیاست درست و متین و منطقی هم است؛ شکی در آن نیست، باید هم انجام بگیرد، چاره‌ی هم نیست، روی مردم هم فشار می‌آید؛ اما این مخارج را منصفانه قرار بدهیم و خودمان به دست خودمان بر مخارج چیزی اضافه نکنیم.

اگر مبلغی از مخارج دولت، عبارت از تغییر دکوراسیون اتاق مدیر کل و معاون وزیر و وزیر و فلان مسؤول قضایی و فلان مسؤول در بخشهای گوناگون دیگر باشد، این جرم و خطاست. اگر یکی از مخارج دولت این باشد که فلان تعداد ماشین جدید بیاوریم و بین دستگاهها تقسیم بکنیم، ما حق نداریم این را جزو مخارج دولت حساب کنیم و به حساب آن از سوبسید مردم بزنیم. نه، این خلاف است. برای این کارها حد بگذارید. دستگاهها باید بخشنامه کنند و در مورد این تغییر دکوراسیونها و تغییر خانه‌ها و خرجهای اضافی حدی معین بکنند. من نمی‌گویم مثل بعضی از تندرورها باشیم که می‌گویند در مسجد بنشینیم و وزارت کنیم؛ نه، در مسجد نمی‌شود. وزارت کردن، يك ساختمان و چهار تا اتاق و تعدادی مسؤول و يك مقدار هم بالاخره امکانات برای زندگی آن آقایانی که می‌خواهد خدمت بکند، می‌خواهد؛ اما باید در حدی باشد.

گاهی از جاهایی گزارشهای نومیدکننده‌ی می‌رسد و در برخی موارد انسان واقعاً عرق شرم بر پیشانی‌اش می‌نشیند؛ رعایت کنید. سؤال می‌کنیم که چرا ماشین لوکس و نو و مدل بالا؟ می‌گویند که اشکال امنیتی داریم! چه اشکال امنیتی؟! آقایان مسؤول در شورای امنیت کشور یا جاهای دیگر، بنشینند معین کنند و مسأله را در جایی بپزند؛ من هم اگر باید دخالت کنم، بگویند در جایی دخالت کنم. این چه وضعی است که همین‌طور بی‌حساب و کتاب جلوی هر وزارتخانه و اداره‌ی، دهها ماشین به رنگهای گوناگون متعلق به مسؤولان آن‌جا به چشم می‌خورد؟! چه کسی چنین چیزی را گفته است؟

گزارش آمده که روحانی عقیدتی، سیاسی در یکی از دستگاهها، خودش ماشین دارد، ولی ماشین دولتی سوار می‌شود! من نوشتم که حق ندارد این کار را بکند. برای من جواب آمد که این کار رویه است و همه می‌کنند! این آقا خودش يك ماشین دارد، که برای خودش لازم است؛ یکی هم خانمش دارد و نمی‌شود که خانمش از این ماشین



استفاده کند! عجب! این چه حرفی است؟

من الان اعلام می‌کنم و قبلاً هم نوشتم و این را گفتم که آن وقتی که آقایان امکانات شخصی دارند، حق ندارند از امکانات دولتی استفاده بکنند. اگر ماشین دارید، آن را سوار شوید و به وزارتخانه و محل کارتان بیایید؛ ماشین دولتی یعنی چه؟ والله اگر من از طرف مردم مورد ملامت قرار نمی‌گرفتم که مرتب ملاحظه‌ی جهات امنیتی را توصیه می‌کنند، بنده با ماشین پیکان بیرون می‌آمدم.

به حد ضرورت اکتفا کنید و اندازه نگه دارید؛ اینها ما را از مردم دور می‌کند، روحانیون را از مردم دور می‌کند. روحانیون، به تقوا و ورع و بی‌اعتنایی به دنیا در چشمها شیرین شدند. بدون ورع و بدون دوراندختن دنیا، نمی‌شود در چشمها شیرین ماند. مردم رودریایستی ندارند؛ خدا هم با کسی رودریایستی ندارد.

من بارها عرض کرده‌ام که خدای متعال در چند جای قرآن درباره‌ی بنی‌اسرائیل می‌گوید: «و فضلناهم علی العالمین» (18)؛ ما شما را بر همه‌ی مردم دنیا برتری دادیم. همین بنی‌اسرائیلند که باز قرآن درباره‌ی آنها می‌فرماید: «و ضربت علیهم الذلّة والمسکنة و باؤا بغضب من الله» (19). چرا؟ رفتار خود آنها موجب چنین وضعیتی شد. مگر خدا با من و شما قوم و خویشی دارد؟ مگر خدا با جمهوری اسلامی و با این اسم قوم و خویشی دارد؟ من و شما هستیم که باید معین کنیم این جمهوری، اسلامی است، یا اسلامی نیست؛ این هم در رفتار ماست.

البته بسیاری هم هستند که دندان این چیزها را کشیده‌اند و دور انداخته‌اند و به زندگی ساده ساخته‌اند و وسوسه‌ها اینها را به طرف خودش نکشاده است. من اینها را در میان مسؤولانمان - معلمان و غیرمعلمان - می‌شناسم؛ کم هم نیستند. اینی که من عرض می‌کنم، جمع و اقلیتی هستند؛ اکثریتی نیستند. واقعاً جمع قابل توجهی هستند که به این چیزها بی‌اعتنایند و همان‌طوری که قبل از انقلاب و اول انقلاب زندگی می‌کردند، همان‌گونه زندگی می‌کنند؛ این درست است. پس، محبت و اعتماد مردم، از راه بیان صادقانه و صحیح واقعیتها حاصل می‌شود.

سرفصل سوم، مربوط به مسائل سیاسی جامعه و همین رقابتها و برخوردهای خطی است. به نظر من، در این زمینه آنچه که ما بگوییم، از آنچه که امام فرمودند، کمتر و نارساتر است. در این قضایا، امام لبّ مطلب را بارها و بارها گفتند. واقعاً به خط امام برگردیم. دو گروهند - باشند - اما چرا با هم تعارض می‌کنند؟ مگر نمی‌شود نقاط مشترک را هم در قبال نقاط محل افتراق مورد توجه قرار داد؟ چه اشکالی دارد جمعهایی که با هم معارضند - جمعهای روحانی، جمعهای دانشجویی، جمعهایی که در مجلس یا جاهای دیگر هستند - هر چند وقت یک بار با همدیگر بنشینند، آن نقاط مشترک فیما بین خودشان را به زبان بیاورند؟ شما مگر در چند چیز با هم اختلاف دارید؟ مگر نقاط اختلاف، از نقاط اتفاق و وحدت نظر قویتر و مهمتر است؟ چه کسی چنین چیزی را گفته است؟ چه کسی می‌تواند این حرف را ادعا بکند؟

آن کسی که به برادر مسلمان خودش، که گرایش و خط سیاسیش با او فرق دارد، اهانت می‌کند، به او می‌پرد، علیه او می‌نویسد و داد سخن می‌دهد، آیا نمی‌داند که با این کار چه چیزی از دست خواهد داد؟ شما می‌خواهید به خیال خودتان برادرتان را اصلاح کنید. آیا آن کسی که این انتقاد و این اعتراض یکسره و مطلق شما را - که غالباً اعتراضها مطلق است - می‌شنود، او همان برادر شماست؟ برو برادرت را مخفیانه پیدا کن، هرچه می‌خواهی به او بگو؛ چرا با



این اختلاف افکنی، مردم و مخاطبان عمومی جامعه را دچار تشویش فکری می‌کند؟

من باید این را صریحاً عرض بکنم که متأسفانه از طرفین چنین کارهایی هست. اگر کسی بگوید که ما در این جهت يك جناحی هستیم، ما ملاحظه می‌کنیم، باید بگوییم که نخیر، من این را تأیید نمی‌کنم. متأسفانه طرفین برخوردهای خشن و نامتناسب با محیط اسلامی با هم دارند. حرفها با اهانت، با خلاف واقع و احياناً با تهمت همراه است. از کار يك نفر، يك جمع‌بندی کلی و يك استنتاج عمومی می‌کنند؛ که این غلط و تزویر است. برادران! اگر این کار ادامه پیدا کند، ما چه چیزی را از دست می‌دهیم؟ مردم و همین اعتمادی را که عرض کردم.

من يك وقت عرض می‌کردم که اگر مردم اهل اصطلاح باشند، الان اجماع مرکب بر فسق همه است؛ چون طرفین مْجمعند! اینها می‌گویند آنها بدند، آنها هم می‌گویند اینها بدند، و قول ثالثی نیز وجود ندارد! این چه‌طور برخورد کردن با قضایاست؟ اعتماد مردم را به اصل نظام از دست می‌دهیم. نگوئید مردم به نظام بی‌اعتماد نمی‌شوند. این نظامی که ده‌سال، یازده سال کسی مثل امام بالای سرش بود و آن شلاق کوبنده‌ی فرمایشهای آن بزرگوار بر سر و شانه‌ی همه‌ی ما فرود می‌آمد - به حجم فرمایشهای امام نگاه کنید؛ من گمان نمی‌کنم که در هیچ موضوعی به‌قدر موضوع اختلافات، ایشان مطلب فرموده باشند - درعین حال ماها اصلاح نشدیم. آیا این نشان نمی‌دهد که بنیان کار خراب است؟ اگر ادامه بدهید، این استنتاج را شما برای مردم درست می‌کنید و دیگر نمی‌روند نقاط مثبتی را که در این بین هست، پیدا کنند و روی آن تأمل نمایند؛ خواهند گفت که معلوم می‌شود اشکالی در اصل کار هست!

شما می‌بینید که برادران کج فکر می‌کند؛ مثلاً اگر روزنامه دارد، در روزنامه‌اش بد راهی را انتخاب کرده؛ واعظ است، در منبرش بدطوری حرف می‌زند؛ نماینده‌ی مجلس است، یا مسؤول دولتی است، بد روشی را اتخاذ کرده است. اگر شما آن انتقاد تیز زهرآگین تلخ را نکنید، واقعاً چه پیش می‌آید؟ آیا اگر این کار را نکردید، اسلام از دست خواهد رفت؟! انقلاب از دست خواهد رفت؟! واللّه نه. اگر کسی برای نفسش این را تسویل بکند، باید نفس خودش را متهم بکند. این، تسویل نفسانی و شیطانی است. آن چنان تسویل می‌کند که اگر مثلاً این مقاله را شما در این‌جا ننوشتید، اگر این حرف را در فلان تریبون نزدیید، اگر آن سخنرانی را در آن‌جا نکردید، همه چیز زیر و رو خواهد شد! نه، اگر اینها را انجام بدهید، خیلی چیزها زیر و رو خواهد شد!

الان انتخابات در پیش است. جناحهای مختلف بنشینند با یکدیگر همفکری و تبادل نظر و کار مشترک کنند و به هم نزدیک شوند؛ مگر نمی‌شود؟ اتحاد و نزدیک شدن به هم، تنازل لازم دارد. نمی‌شود که ما همان جای خودمان بایستیم، دیگری هم همان جای خودش بایستند، و بعد بگوییم که به یکدیگر نزدیک بشویم. نزدیکی به این است که يك قدم شما بردارید، يك قدم هم او بردارد.

به نظر من، اختلافات واقعی، کمتر از تظاهر به اختلاف است؛ این هم خودش نکته‌ی است. اختلاف و شکاف و جدایی واقعی بین برادران، به مراتب کمتر از آن چیزی است که بر زبان می‌آورند. من نمی‌دانم این حالت مبالغه‌گویی ما در حرف زدن و در اظهارات، چرا متوقف نمی‌شود؟! طوری حرف می‌زنند که آن خوش‌خیالهای بیچاره‌ی که در بیرون نشسته‌اند، خیال می‌کنند که همین فردا اینها به هم می‌پرند و علیه یکدیگر اسلحه برمی‌دارند! حرفها این‌گونه تند است.



این حرفها دشمنان را به طمع می‌اندازد؛ کم‌این‌که الان امریکاییها به طمع افتاده‌اند؛ حتی بعضی از گروهکهای مرده هم به طمع می‌افتند! چرا این‌گونه حرف می‌زنید؟ دل‌های شما به هم نزدیکتر از این حرفهاست که در اظهاراتتان نشان داده می‌شود. این هم مسأله‌ی بعدی بود که به نظر من مسأله مهمی هم است و هرچه هم گفته بشود، کم است.

سرفصل چهارم، مسأله‌ی فرهنگی جامعه است. آن‌طور که من احساس کرده‌ام و از مجموع کارهایی که دارد می‌شود، فهمیده‌ام، این است که حمله‌ی همه‌جانبه‌ی سازماندهی شده است. طبیعی بود که انقلاب در آغاز، روشنفکرجماعت اهل هنر اهل کارهای روشنفکری‌یی را که با دین و ایمان و روحانیت و تقوا و امثال اینها سر و کاری نداشتند، نتواند جذب کند. البته بعضیشان جذب انقلاب شدند؛ چون وجدانهای بیداری داشتند که آنها را جذب انقلاب کرد؛ عده‌یی هم کنار ماندند و انقلاب نتوانست آنها را جذب کند.

در سالهای اول انقلاب، اینها جرأت نفس کشیدن نداشتند. این جماعت - که من از پیش از انقلاب هم از نزدیک آنها را خیلی می‌شناختم و از روحیات و خصلتهایشان آگاه بودم - طبیعتشان این است که اهل خطر و اهل وارد شدن به صحنه‌های سخت و دشوار و خطرناک نیستند. اوایل انقلاب، آن طوفان انقلاب اینها را وادار کرده بود که به خانه‌هایشان بروند؛ حداکثر در پشت درهای بسته درد دلی با همدیگر بکنند. تدریجاً که نشریه‌یی راه انداختند، قلمی زدند، در جایی حرفی زدند، کسی به نفعشان چیزی گفت، یک جا شعری درآوردند و کسی اعتراضی نکرد، اینها دیدند مثل این که در این فضا می‌شود سازماندهی کرد و کاری انجام داد.

آن کاری که می‌خواهند بکنند، این است که پشت جبهه‌ی انقلاب را کلاً در بازوهای خودشان بگیرند. پشت جبهه‌ی انقلاب، مردمند. خط مقدم مسؤولانند، بعد وابستگان شدید به مسؤولان، بعداً هم خیل انبوه آحاد ملت. اینها فکر کردند که اگر ما بتوانیم کمندی دور این خیل انبوهی که پشت سر مسؤولانند، بیندازیم و اینها را در اختیار بگیریم، همه چیز حل خواهد شد.

البته این درست است که اگر چنین چیزی را بتوانند، ضربه‌ی محکمی به انقلاب خواهد خورد. اگر بتوانند فکر و ذکر و دل و هوی و هوس و احیاناً تشخیص عقلانی آن کسانی که پشت جبهه هستند، به سمتی جذب کنند، اینها را در بین دو بازوی خودشان گرفته‌اند. این درست است؛ اما این‌که آیا می‌توانند یا نه، به نظر ما برآوردشان، برآورد ساده‌لوحانه‌یی است. خیال کردند که می‌توانند و شروع کردند؛ هدف این است.

احساس می‌شود که در سینما، در مطبوعات، حتی در رادیو تلویزیون - که متعلق به دولت است، اما بالاخره عناصر آن طوری در آن جا حضور دارند - در سالنهای فرهنگی، در جشنواره‌ها و در جابه‌جای مناطق فرهنگی، یک بخش یا یک مهره از آن مجموعه در آن جا حاضر است و دارند کار می‌کنند. اول هم فرهنگی محض حرکت کردند، اما حالا سیاسی‌ش هم کرده‌اند. به دولت انتقاد بکنند، به نظام انتقاد بکنند، روی گذشته‌ی نظام علامت سؤال بگذارند. این کار انجام شده است. این کار، کار بسیار خطرناکی است.

البته خطرناک که می‌گوییم، نه این‌که بی‌علاج یا صعب‌العلاج است؛ نه، بسیار سهل‌العلاج است؛ به شرط این‌که بیمار و همچنین طبیب احساس کنند که بیماری هست. اگر احساس کردند بیماری هست، آن وقت دیگر



صعب‌العلاج نیست؛ خیلی سهل‌العلاج است. خطر آن جاست که من و شما نفهمیم که چنین چیزی وجود دارد؛ و من دارم الان عرض می‌کنم.

ما فرهنگی هستیم، ما اهل تشخیص فرهنگی هستیم. انسانی که در یک فضای فرهنگی استشمام می‌کند، لازم نیست دست بزند یا ببیند، تا چیزی را بفهمد. امروز برای من کاملاً محسوس است. این را هم روزنامه‌نگاران ما، هم رادیو تلویزیون ما، و هم دستگاه‌های تبلیغاتی ما - مثل وزارت ارشاد و سازمان تبلیغات اسلامی و آموزش و پرورش و دیگران - بدانند. امروز مسأله این است.

البته عرض کردم که طبیعتشان، طبیعتی است که اگر یک چخ بکنی، عقب می‌زنند؛ طبیعت مؤمنی نیست، از روی ایمان و اعتقاد نیست؛ حرف که می‌زنند، «یعجبك قوله في الحياة الدنيا» (20) است. حرف، حرف زیباست. طبیعت اهل قلم و آن روشنفکرجماعت مادی‌مسلك همین است. حرف که می‌زنند، زمین و آسمان را به هم می‌دوزند. آدم می‌شنود، خیال می‌کند که این سوخته‌جانی است که دارد از اعماق جانش حرف می‌زند؛ نزدیکش که رفتی، می‌بینی که نخیر، هیچ چیز نیست؛ از زبان یک ذره فراتر نیست! لذا بسیاری از اینها راجع به استعمار و صهیونیسم و ظلم و این قبیل چیزها خیلی اوقات هم قلم زده بودند، اما یک قدم حاضر نشدند در میدانی که مردم وارد شده‌اند، وارد بشوند؛ حتی به مردم پشت کردند. اینها بشدت اسیر پول و اسیر هوسها و خواسته‌های نفسانی هستند. دستگاه‌های تبلیغاتی باید مراقبت کنند و نگذارند؛ بنشینند روی این مسأله فکر کنند؛ سلیقه‌ی هم نیست. این‌طور هم نباشد که دستگاهی پیش خود، یک کار تند ناسنجیده‌ی نامناسب با مجموعه‌ی توطئه بکند.

البته دو گونه می‌شود کار کرد: یکی کار سلبی، دیگری کار ایجابی. کار سلبی، مقابله‌ی با آنها و جلوگیری از توطئه‌ی آنهاست. کار ایجابی، کار فرهنگی صحیح است؛ منبری خوب، منبر خوب، موعظه‌ی مردم و توجیه فکری آنها. این روزنامه‌های ما، این مجلات ما، این گویندگان ما، این آقایان مسؤولان که مرتب در این‌جا و آن‌جا و در مسجدها و پشت تریبونها و این شهر و آن شهر حرف می‌زنند، حرف اصلیشان این باشد. از انقلاب و برکات انقلاب و قدرت انقلاب و ارزش ارزشهای انقلاب و لزوم پایبندی به این ارزشها به‌جای پریدن به این و آن بگویید؛ این هم مسأله‌ی فرهنگی است.

من مطالبم را با دعا به پایان می‌برم و عرض می‌کنم: پروردگارا! به حرمت محمد و آل محمد، ما را در راهی که به اهداف تو منتهی می‌شود، ثابت قدم بدار و به ما بصیرت و صبر در این راه عنایت بفرما. پروردگارا! دل‌های ما را با حقایق آشنا کن و با یکدیگر مهربانتر فرما. پروردگارا! به قدرت خود و به نیروی مسلمین، شر دشمنان اسلام را مرتفع بفرما. پروردگارا! ما را به وظایف بزرگ خودمان در این روزهای حساس آشنا کن و دل‌های ما را با یاد و نام خودت منور بفرما. پروردگارا! رضای ولی‌عصر (ارواحنا له الفداء) و دعای آن بزرگوار را شامل حال ما بفرما و ما را از یاران و سربازان آن بزرگوار قرار بده. پروردگارا! روح مطهر امام عزیزمان و ارواح مطهره‌ی شهدای کرام را از ما راضی بفرما. پروردگارا! ما را خدمتگزار واقعی مردم، بخصوص سربازان انقلاب و بسیجیان و خانواده‌های شهدا و بقیه‌ی فداکاران راه انقلاب قرار بده. آنچه را که گفتیم و شنیدیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و از ما به کرم و فضلت قبول بفرما.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته



-
- 1 و 2 و 4 و 5 و 6 و 9 و 10 و 11) آل عمران: 152
3) بحارالانوار، ج 20، ص 30
7) انفال: 53
8) آل عمران: 147
12) آل عمران: 155
13) بحارالانوار، ج 67، ص 265
14) كهف: 49
15) فرقان: 77
16) نهج البلاغه، خطبه‌ی 109
17) اسراء: 16
18) جاثیه: 16
19) بقره: 61
20) بقره: 204